



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جلاء العيون

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلاء العيون : بخش مربوط به امام سجاد عليه السلام

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی مجلسی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- جلاء العیون : بخش مربوط به امام سجاد علیه السلام ۶
- مشخصات کتاب ۶
- تاریخ ولادت و احوال امام علی بن الحسین زین العابدین ۶
- ولادت و اسم و لقب و کنیت امام ۶
- شاید و احزانی که بر آن حضرت وارد شد تا هنگامی که به عالم قدس ارتحال نمود ۸
- جوری که در زمان آن حضرت بر شیعیان واقع شد ۱۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۲

جلاء العیون : بخش مربوط به امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۹۲۰۸-۵

پدیدآور : مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷-۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور : جلاء العیون [نسخه خطی] جلاء العیون محمدباقر بن محمدتقی مجلسی

مشخصات ظاهری : تعداد برگ : ۲۰۹ ، سطر : ۲۲ ، اندازه سطور : ۱۸۵×۱۰۰ ؛ قطع : ۲۴۰×۱۷۰ .

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز: افتاده : که پیوسته حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود و بغیر او احدی نبود ...

انجام: افتاده : اکنون با تو صلح می کنم بشرطی چند و میدانم که بان شرطها وفا نخواهی کرد شاد مباش ...

یادداشت کلی : زبان: فارسی

یادداشت مشخصات ظاهری : تزئینات متن: سر فصلها ، عناوین و خط کشی بالای بعضی عبارات با مرکب قرمز .

نوع کاغذ: اصفهانی نخودی .

نوع و درجه خط: نسخ .

یادداشت تملک و سجع مهر : یادداشت وقف: در حاشیه تمامی اوراق کلمه وقف .

شکل و سجع مهر: در برگ ۱۳۲ و ۱۴۲ و یک بیضوی با عبارت المتوکل علی الله عبده ابوالقاسم .

توضیحات سند : نسخه بررسی شده . مهرماه ۱۳۹۰ . نسخه بسیار کهنه و فرسوده و فاقد جلد ، افتادگی از آغاز و انجام و ما بین اوراق

، تعدادی از اوراق نیز جابجا صحافی شده .

معرفی سند : رجوع شود به شماره ۳۸۴۶ - ۵ از همین فهرست . در تطبیق با نسخه شماره ۹۷۶۵-۵ ، نسخه حاضر تنها سه باب اول

کتاب را در بر دارد که آن هم بسیار ناقص است .

توصیفگر : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

تاریخ ولادت و احوال امام علی بن الحسین زین العابدین

ولادت و اسم و لقب و کنیت امام

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید ابن طاووس ذکر کرده‌اند که ولادت باسعادت آن جناب در پانزدهم ماه جمادی الاول از سال سی و

شش از هجرت واقع شد. و کلینی در سال سی و هشت هجرت ذکر کرده است، و شیخ طبرسی گفته است که: ولادت آن حضرت

در روز جمعه، و به قولی در روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی الثانی واقع شده، و بعضی گفته‌اند که: در نهم ماه شعبان واقع شد از

سال سی و هشت هجرت، و بعضی سی و هفت نیز گفته‌اند، و شیخ شهید گفته است که: آن جناب در روز شنبه پنجم ماه شعبان

متولد شد. و در کشف الغمه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ولادت آن حضرت در سال سی و هشت هجرت

واقع شد پیش از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو سال ماند، و با امام حسن (علیه السلام) ده سال،

و بعد از امام حسن (علیه السلام) با پدر بزرگوار خود ده سال، و ایام امامت آن جناب سی و پنج سال بود، عمر شریف آن جناب به

پنجاه و هفت سال رسید، و مادر آن جناب موافق مشهور شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بود، و [صفحه ۱۰۷۰]

بعضی به جای شهربانو شاه زنان نیز گفته‌اند. ابن بابویه به سند معتبر از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است که عبدالله بن عامر

چون خراسان را فتح کرد، دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم را گرفت و برای عثمان فرستاد، پس یکی را به جناب امام حسن (علیه السلام) و دیگری را به امام حسین (علیه السلام) داد، و آن را که جناب امام حسین (علیه السلام) گرفت امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید، چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الهی واصل شد، و آن دختر دیگر در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت، پس یکی از کنیزان امام حسین (علیه السلام) آن حضرت را تربیت کرد و حضرت او را مادر می گفت، چون امام حسین (علیه السلام) شهید شد امام زین العابدین (علیه السلام) او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد، و به این سبب شهرت پیدا کرد که حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) مادر خود را به مولای خود تزویج نمود. مؤلف گوید که: این حدیث مخالفت دارد به آنچه گذشت در فصل اولاد امام حسین (علیه السلام) که شهربانو را در زمان عمر آوردند، و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشند، و آن روایت که در آنجا مذکور شد اشهر و اقوی است چنانچه قطب راوندی به سند معتبر از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند، جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند، و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد، چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند، مانع شد و گفت: سیاه باد روز هرمز که تو دست به فرزند او دراز می کنی، عمر گفت: این گبرزاده مرا دشنام می دهد، و خواست که او را آزار کند، حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: تو سخنی را [صفحه ۱۰۷۱] که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است؟ پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم که او را بفروشد، حضرت فرمود: جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند، ولیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند، و او را به او تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی، عمر قبول کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن، آن سعادت مند آمد و دست بر دوش مبارک امام حسین (علیه السلام) گذاشت. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) از او پرسید به زبان فارسی که: چه نام داری ای کنیزک؟ گفت: جهان شاه، حضرت فرمود: بلکه شهربانویه تو را نام کردم، گفت: این نام خواهر من است، حضرت به فارسی فرمود که: راست گفتی، پس رو کرد به جانب امام حسین (علیه السلام) گفت: این با سعادت را نیکو محافظت نما، و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، و این مادر اوصیاء و ذریت طیبه من است، پس امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید. روایت کرده اند که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند، شهربانو در خواب دید که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل خانه او شد با جناب امام حسین (علیه السلام) و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد، شهربانو گفت: چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد، و پیوسته در خیال آن جناب بودم، چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه (علیها السلام) را در خواب دیدم که نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه کرد، و من در خواب به دست آن حضرت مسلمان شدم، پس فرمود: لشکر مسلمانان در این زودی بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر [صفحه ۱۰۷۲] خواهند کرد، و به زودی به فرزند من حسین خواهی رسید، و خدا نخواهد گذاشت که کسی دست به تو رساند تا آنکه به فرزند من برسی. و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچکس به من دست نرساند تا آنکه مرا به مدینه آوردند، چون امام حسین (علیه السلام) را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول نزد من آمده بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به عقد او در آورده بود، به این سبب او را اختیار کردم. شیخ مفید روایت کرده است که جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت فرستاد، حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به جناب امام حسین (علیه السلام) داد، و امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید؛ و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد، و قاسم جد مادری حضرت صادق (علیه السلام) از او به هم رسید، پس قاسم با امام زین العابدین (علیه السلام) خاله زاده بودند. اشهر در کنیت آن حضرت ابو محمد است، و بعضی ابوالحسن نیز گفته اند. و القاب مشهوره‌ی آن حضرت: زین العابدین، و سید العابدین، و زکی، و امین، و سجاد، و ذوالثنات است. نقش نگین آن جناب به روایت حضرت صادق

(علیه‌السلام): الحمد لله العلی بود، و به روایت امام محمدباقر (علیه‌السلام): العزه لله بود، و به روایت حضرت امام رضا (علیه‌السلام): خزی و شقی قاتل الحسین بن علی. ابن‌بابویه به سند معتبر از امام محمدباقر (علیه‌السلام) روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین (علیه‌السلام) هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه‌ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می‌کرد، و هرگاه حق [صفحه ۱۰۷۳] تعالی از او بدی را دفع می‌کرد از آن در بیم بود، یا مگر مکر کننده‌ای را از او می‌گردانید البته سجده می‌کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد البته سجده می‌کرد، و هرگاه توفیق می‌یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می‌کرد، و اثر سجده در مواضع سجود آن حضرت بود، به این سبب آن حضرت را سجاد می‌گفتند. ایضا از امام محمدباقر (علیه‌السلام) روایت کرده است که: از بسیاری سجود در پیشانی نورانی پدرم، برآمدگیها به هم رسید، و در سالی دو مرتبه آنها را می‌برید، و به این سبب آن حضرت را ذوالثفتنات می‌گفتند. ایضا روایت کرده است که چون زهری حدیثی از علی بن الحسین (علیه‌السلام) نقل می‌کرد می‌گفت: خبر داد مرا زین العابدین - یعنی زینت عبادت کنندگان - سفیان بن عیینه از او پرسید که: چرا آن حضرت را زین العابدین می‌گویی؟ گفت: برای آنکه شنیده‌ام از سعید بن المسیب که روایت کرد از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در روز قیامت منادی ندا کند که: کجاست زین العابدین؟ پس گویا می‌بینم که فرزند من علی بن الحسین بیاید و صفها را بشکافد تا به پیش عرش الهی برسد. و به سندهای معتبر دیگر این مضمون را از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است. و در کشف الغمه روایت کرده است که شبی آن حضرت در محراب عبادت ایستاده بود و با پروردگار خود مناجات می‌نمود، پس شیطان به صورت اژدهایی ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند، حضرت به او ملتفت نشد، پس آمد و ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید، و باز متوجه نگردید و دانست که او شیطان است، پس فرمود که: دور شو [صفحه ۱۰۷۴] ای ملعون، و باز متوجه عبادت خود شد، پس هاتفی سه مرتبه او را ندا کرد که: تویی زین العابدین، و به این سبب آن حضرت ملقب به این لقب شد. و به اسانید معتبره از حضرت صادق (علیه‌السلام) منقول است که چون حق تعالی می‌خواهد که امامی را بیافریند، ملکی را می‌فرستد که شربت آبی از زیر عرش برمی‌دارد و به پدر آن امام می‌رساند که او می‌آشامد و نطفه امام از آن منعقد می‌شود، و چهل روز در شکم مادر سخن نمی‌شنود، و بعد از چهل روزه هر چند گویند می‌شنود. چون متولد می‌شود، حق تعالی همان ملک را می‌فرستد و در میان دو دیده‌ی او می‌نویسد این آیه را «و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا تبدل لکلماته و هو السميع العليم.» و به روایت دیگر: در شکم مادر این آیه را بر بازوی راست او می‌نویسند، چون به منصب امامت می‌رسد حق تعالی در هر شهری نوری از برای او مقرر می‌کند که هر که در آن شهر کاری کند در آن نور مشاهده نماید. [صفحه ۱۰۷۵]

شاید و احزانی که بر آن حضرت وارد شد تا هنگامی که به عالم قدس ارتحال نمود

ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده‌اند که جناب علی بن الحسین (علیه‌السلام) بر پدر بزرگوار بیست سال - به روایتی چهل سال - گریست، و هرگاه طعامی نزد او حاضر می‌کردند و می‌گریست، چون آبی به نزد او می‌آوردند آنقدر می‌گریست که آن آب را مضاعف می‌کرد، پس یکی از غلامان آن جناب گفت: فدای تو شوم یا بن رسول الله می‌ترسم که تو خود را از گریه هلاک کنی و گناهکار شوی، حضرت فرمود: انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی: شکایت می‌کنم درد و اندوه خود را به خدا، و من می‌دانم از خدا آنچه شما نمی‌دانید، پس فرمود: هیچوقت به خاطر نمی‌آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من می‌گیرد. به روایت دیگر فرمود: چون نگریم و حال آنکه پدر مرا منع کردند از آبی که وحشیان و درندگان می‌خورند، و بالب تشنه او را شهید [صفحه ۱۰۷۶] کردند. به روایت دیگر به آن جناب گفتند که: آنقدر می‌گریی که نفس خود را خواهی کشت، حضرت فرمود: نفس خود را در روز اول کشته‌ام و بر او

می‌گیرم. ایضا ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که از بسیاری گریه آن حضرت، یکی را آزاد کرده‌های آن حضرت گفت که: آیا وقت آن نشده است که گریه تو آخر شود؟ حضرت فرمود: وای بر تو حضرت یعقوب دوازده پسر داشت و یک پسر او ناپیدا شد، و از بسیاری گریه دیده‌های او سفید شد، و از وفور غم و اندوه پشت او خم شد با آنکه می‌دانست که او زنده است، و من دیدم پدر و برادران و عموها و هفده نفر از خویشان خود را که در برابر من و بر دور من کشتند و سر بریدند، چگونه اندوه من به نهایت رسد. ایضا روایت کرده‌اند که آن جناب فرزندان عقیل را بسیار مهربانی می‌کرد، گفتند: یابن رسول الله فرزندان عقیل را بیش از فرزندان جعفر گرامی می‌داری؟ فرمود: به خاطر من می‌آید کشته شدن ایشان را در راه پدرم، و بر ایشان رقت می‌کنم. ابن شهر آشوب از زهری روایت کرده است که عبدالملک بن مروان فرستاد و حکم کرد که امام زین العابدین (علیه السلام) را غل و زنجیر کنند و به شام برند، و جماعت بسیاری را بر آن حضرت موکل کرده بود، من رفتم و سعی بسیار کردم و از ایشان رخصت گرفتم که آن حضرت را ببینم، دیدم که آن جناب را به زنجیرها بسته‌اند و غل در گردن آن جناب گذاشته‌اند، از مشاهده‌ی آن حال گریستم و گفتم: کاش من به جای تو می‌بودم و تو سالم می‌بودی، حضرت فرمود که: تو گمان می‌بری که اینها بر من گرانی می‌کند، اگر خواهم می‌توانم از خود رفع کردن ولیکن می‌خواهم که باشد و عذاب الهی به خاطر من [صفحه ۱۰۷۷] بیاید، پس دست و پاهای خود را از زنجیر بیرون آورد و فرمود: اگر خواهم چنین می‌توانم کرد، پس دست و پاهای خود را باز در زنجیرها داخل کرد و فرمود: دو منزل بیشتر با ایشان نخواهم رفتن. بعد از چهار روز دیدم که موکلان آن جناب برگشته‌اند و در مدینه تفحص آن جناب می‌کنند، من رفتم و حقیقت حال را از ایشان سؤال کردم، گفتند: کار این مرد بسیار غریب است، ما در تمام شب بیدار بودیم و حراست او می‌نمودیم، چون صبح شد در محل او نظر کردیم به غیر از غل و زنجیر در محل او ندیدیم. زهری گفت: من بعد از آن رفتم به نزد عبدالملک و از من سؤال کرد حال آن حضرت را، من این واقعه را به او نقل کردم، عبدالملک گفت: در همان روزی که پاسبانان او را نیافته بودند نزد من آمد و گفت: مرا با تو چکار است؟ پس از آن جناب خوفی بر من مستولی شد که نتواستم بدی به او اراده کنم، پس گفتم: اگر خواهی نزد من باش تا تو را گرامی دارم، گفت: نمی‌خواهم و بیرون رفت، دیگر او را ندیدم، من گفتم که: علی بن الحسین چنان نیست که تو گمان کرده‌ای و اراده‌ای در خاطر ندارد، و پیوسته مشغول عبادت پروردگار خود است، عبدالملک گفت: نیکو شغلی است شغل او، خوشا حال او و خوشا شغل او. ایضا روایت کرده است از سعید بن المسیب که چون یزید مسلم بن عقبه را فرستاد که مدینه را غارت کند و اهل مدینه را به قتل رساند، آن ملاعین اسبهای خود را بر ستونهای مسجد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند، و آنها را بر دور مرقد آن جناب بازداشتند و سه روز مشغول غارت مدینه بودند، و هر روز امام زین العابدین (علیه السلام) مرا برمی‌داشت و می‌آمد و به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دعایی [صفحه ۱۰۷۸] می‌خواند که من نمی‌فهمیدم، و از اعجاز آن حضرت چنان شد که ما آنها را می‌دیدیم و آنها ما را نمی‌دیدند. مردی بر اسب اشهبی سوار و جامه‌های سبز پوشیده بود، حربه‌ای در دست و هر روز می‌آمد و بر در خانه آن حضرت می‌ایستاد، و هر که اراده می‌کرد که داخل خانه آن حضرت شود حربه را به جانب او حرکت می‌داد، بی‌آنکه حربه به او برسد می‌افتاد و می‌مرد. چون دست از غارت بازداشتند، امام زین العابدین (علیه السلام) به خانه رفت و زیورهای زنان خود را و جامه‌های ایشان و گوشواره‌های اطفال خود را جمع کرد و برای آن سوار بیرون آورد، و او گفت: یابن رسول الله من ملکی از شیعیان تو و پدر توام، چون ایشان بر مدینه غالب شدند، من از حق تعالی رخصت طلبیدم که به زمین آیم و شما را نصرت کنم، و به آنچه کردم امید از خدا و شفاعت از رسول خدا و شما اهل بیت دارم. کلینی به سند حسن از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که یزید به بهانه حج به مدینه آمد که از اهل مدینه بیعت بگیرد، پس فرستاد مردی از قریش را طلبید و گفت: اقرار کن به بندگی من، اگر خواهم تو را بکشم و اگر خواهم به بندگی بگیرم، آن مرد گفت: به خدا سوگند که تو از من بهتر نیستی در حسب و نسب. و پدر تو از پدر من بهتر نبود نه در جاهلیت و نه در اسلام، و تو در دین از من بهتر نیستی، چرا

برای تو این اقرار بکنم، یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا سوگند که تو را می‌کشم، آن مرد گفت: کشتن تو مرا بدتر نخواهد بود از کشتن حسین بن علی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس امر کرد که او را به قتل رسانیدند و فرستاد حضرت علی بن الحسین (علیه‌السلام) را طلبید، و همان تکلیفی که آن مرد را کرد، حضرت را فرمود، حضرت فرمود: [صفحه ۱۰۷۹] اگر برای تو اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه آن مرد را کشتی؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: اقرار کردم به آنچه سؤال کردی، یزید گفت: خون خود را حفظ کردی و از شرف و بزرگواری تو چیزی کم نشد. مترجم گوید: آمدن یزید به مدینه بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه‌السلام) مخالف تواریخ مشهوره است، و می‌تواند بود که مسلم بن عقبه که از جانب آن لعین آمده بود چنین بیعت گرفته باشد، و بر او یان اشتباهی شده باشد. و در بصائر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: پدرم حضرت امام محمدباقر (علیه‌السلام) می‌گفت که: چون وقت وفات پدرم حضرت امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) شد، فرمود: آب وضو برای من بیاور، چون آب آوردم فرمود که: در این آب میته است نمی‌خواهم، چون بیرون بردم و نزدیک چراغ ملاحظه کردم، موش مرده‌ای در آن آب بود، آن را ریختم و آب دیگر آوردم وضو ساخت و فرمود که: ای فرزند! این شبی است که مرا وعده‌ی وفات داده‌اند، ناچه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای او مهیا کن. پس حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود که: چون آن حضرت را دفن کردند، ناچه خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد، به نزدیک قبر رفت بی‌آنکه قبر را دیده باشد، و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله می‌کرد و آب از دیده‌هایش می‌ریخت. چون این خبر را به جناب امام محمدباقر (علیه‌السلام) دادند، نزد ناچه آمد و فرمود که: ساکت شو و برگرد خدا برکت دهد برای تو، پس ناچه برخاست و به جای خود برگشت، و بعد از اندک زمانی برگشت به نزد قبر و ناله و اضطراب می‌کرد و می‌گریست، در این مرتبه که خبر آن را به [صفحه ۱۰۸۰] حضرت گفتند فرمود که: بگذارید آن را که بی‌تاب است، و چنین ناله و اضطراب می‌کرد تا بعد از سه روز هلاک شد، و حضرت بر آن ناچه بیست و دو حج کرده بود، و یک تازیانه بر او نرده بود. علی بن ابراهیم به سند حسن از حضرت امام رضا (علیه‌السلام) روایت کرده است که علی بن الحسین (علیه‌السلام) در شب وفات مدهوش شد، چون به هوش باز آمد و گفت: «الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین» یعنی: حمد می‌کنم خداوندی را که راست گردانید وعده‌ی ما را، و میراث داد به ما زمین بهشت را که در هر جا که خواهیم قرار نماییم، پس نیکو اجری است مزد عمل کنندگان برای خدا، این را فرمود و به ریاض بهشت ارتحال نمود. کلینی به سند حسن از امام رضا (علیه‌السلام) روایت کرده است همین را، و اضافه کرده است که: سوره‌ی اذا وقعت و سوره‌ی انا فتحنا تلات فرمود، و بعد از آن آیه را خواند و به عالم بقا ارتحال نمود. ایضا به سند معتبر از امام محمدباقر (علیه‌السلام) روایت کرده است که چون پدرم را وقت وفات رسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند گرامی تو را وصیت می‌کنم به آنچه وصیت نمود مرا پدرم در هنگام شهادت خود و فرمود: پدرش او را وصیت نموده بود به این وصیت در وقت وفات خود که: زنهار ستم مکنید بر کسی که یآوری بر تو به غیر از خدا نداشته باشد. و از احادیث معتبره‌ی بسیار که بر وجه عموم وارد شده، ظاهر می‌شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند. ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داد، و بعضی هشام بن عبدالملک نیز گفته‌اند. [صفحه ۱۰۸۱] شیخ کشی به سند معتبر روایت کرده است از علی بن زید که گفت به سعید بن مسیب گفتیم: تو می‌گویی علی بن الحسین نظیر خود در عصر خود نداشت، سعید گفت: چنین بود و کسی قدر او را نشناخت، علی بن زید گفت: همین حجت بر تو کافی است که بر جنازه‌ی آن حضرت نماز نکردی، سعید گفت: قاریان نمی‌رفتند به مکه تا حضرت علی بن الحسین (علیه‌السلام) می‌رفت، و در خدمت او می‌رفتند. و در یکی از سالها من در خدمت او می‌رفتم، و هزار نفر از حاجیان در خدمت آن حضرت بودند، و در سقیا فرود آمدیم، حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد، و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند، پس هر درخت و سنگ و کلوخی که بر دور آن حضرت بود به تسبیح آن حضرت تسبیح گفتند، و صدای تسبیح از همه بلند شد و ما

ترسیدیم، چون سر از سجود برداشت فرمود که: ای سعید آیا ترسیدی؟ گفتم: بلی یا بن رسول الله، فرمود که: حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد، این تسبیح را تعلیم او نمود، و چون جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بودند با او در این تسبیح موافقت کردند، و اسم اعظم حق تعالی در این تسبیح هست. چون آن حضرت وفات یافت، نیکو کردار و بدکردار همه با جنازه‌ی آن حضرت بیرون رفتند، من گفتم: امروز می‌توانم نمازی تنها در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنم، و هیچ روز دیگر چنین نخواهد شد که مسجد خالی باشد، چون به نماز ایستادم صدای تکبیر از آسمان شنیدم، و بعد از آن صدای تکبیر اهل زمین را شنیدم تا آنکه هفت تکبیر از اهل زمین شنیدم، و از شنیدن صدای تکبیر به رو درافتادم و مدهوش شدم، چون به هوش باز آمدم مردم از نماز آن حضرت برگشته بودند، و نه نماز او را دریافتم و نه نماز مسجد را، و مرا زیان [صفحه ۱۰۸۲] کاری بزرگ واقع شد، و پیوسته بر این حسرت هستم که چرا بر آن حضرت نماز نکردم. و در روز وفات آن جناب خلافت کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: در هیجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجرت واقع شد، شیخ طوسی در بیست و پنجم محرم این سال ذکر کرده است، و بعضی سال نود و پنجم گفته‌اند، و کلینی این مذهب را اختیار کرده است، ابن شهر آشوب گفته است که: وفات آن حضرت در روز شنبه یازدهم یا دوازدهم محرم از سال نود و پنج از هجرت واقع شد، و کفعمی در بیست و دوم ماه محرم این سال ذکر کرده است. و در مدت عمر آن حضرت نیز خلافت است، و اکثر پنجاه و هفت سال گفته‌اند. کلینی به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را در وقت وفات پنجاه و هفت سال بوده، و وفات آن جناب در سال نود و پنج واقع شد، و بعد از امام حسین (علیه السلام) سی و پنج سال زندگانی کرد. در کشف الغمه از آن جناب روایت کرده است که عمر شریف امام زین العابدین (علیه السلام) پنجاه و هشت سال بود، و بعضی پنجاه و نه نیز گفته‌اند. [صفحه ۱۰۸۳]

جوری که در زمان آن حضرت بر شیعیان واقع شد

از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که سعید بن جبیر اعتقاد به امامت زین العابدین (علیه السلام) داشت، و ثنای آن جناب بسیار می‌گفت، و به این سبب حجاج لعین او را شهید کرد، چون سعید را به نزد آن ملعون بردند، گفت: تویی شقی بن کسیر؟ سعید گفت: مادر من نام مرا بهتر از تو می‌دانست و او مرا سعید بن جبیر نام کرد، حجاج گفت: چه می‌گویی در شأن ابوبکر و عمر در بهشت می‌دانی ایشان را یا در جهنم؟ سعید گفت: اگر داخل بهشت شوم و اهل بهشت را بینم خواهم دانست که در بهشت است، و اگر داخل جهنم شوم و اهل جهنم را بینم خواهم دانست که در جهنم است، حجاج گفت: چه می‌گویی در حق خلفای دیگر؟ سعید گفت: مرا بر ایشان وکیل نکرده‌اند، حجاج گفت: کدام یک را دوست تر می‌داری؟ گفت: هر یک از ایشان که نزد خالق من پسندیده‌تراند، حجاج گفت: کدام یک نزد خالق تو پسندیده‌تراند؟ سعید گفت: این علم نزد کسی است که آشکار و پنهان [صفحه ۱۰۸۴] ایشان را می‌داند، حجاج گفت: نمی‌خواهی به من راست بگویی؟ سعید گفت: نمی‌خواهم به تو دروغ بگویم، پس آن لعین امر کرد به قتل او. و یافعی از علمای مخالفان نقل کرده است که حجاج بعد از شهادت سعید زیاده از چهل روز زنده نبود، و در ایام مرض موت بیهوش می‌شد و باز به هوش می‌آمد و می‌گفت: چه می‌خواهد از من سعید بن جبیر؟ و در روایت است که هر گاه به خواب می‌رفت، سعید را می‌دید که دامن او را گرفته و می‌گفت: ای دشمن خدا به چه جهت مرا کشتی؟ ابن بابویه به سند معتبر از ابن بکیر روایت کرده است که حجاج دو کس از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفت، و یکی ایشان را طلیید و گفت: بیزاری بجو از علی بن ابیطالب، گفت: چه بد کرده است که از او بیزاری بجویم، حجاج گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، خود اختیار کن که به چه نحو تو را بکشم، دستهای تو را ببرم یا پاهای تو را؟ گفت: هر چه می‌کنی در قیامت تو را قصاص خواهم کرد، از برای خود اختیار کن هر چه آسان تر است بر تو بکن، حجاج گفت: تو زبان آوری، و گمان ندارم که بشناسی آن

کسی که تو را خلق کرده است، بگو پروردگار تو در کجاست؟ گفت: پروردگار من در کمین ستمکاران نشسته است و انتقام از ایشان خواهد کشید، پس آن ملعون امر کرد دستها و پاهای او را بریدند و بر دار کشیدند، پس دیگری را پیش آوردند، حجاج گفت: تو چه می‌گویی؟ گفت: من بر رأی مصاحب خود هستم که او را به قتل رسانیدی، پس امر کرد او را گردن زدند و بر دار کشیدند. شیخ کشی به سند معتبر از امام علی النقی (علیه‌السلام) روایت کرده است که چون قنبر آزاد کرده‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را نزد حجاج لعین [صفحه ۱۰۸۵] آوردند، از او پرسید که: تو چه خدمت می‌کردی علی بن ابیطالب را؟ گفت: آب وضوی آن حضرت را من حاضر می‌کردم، حجاج گفت: چون از وضو فارغ می‌شد چه می‌گفت؟ قنبر گفت: این آیه را تلاوت می‌نمود «فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون. فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین» یعنی: چون فراموش کردند آنچه را به یاد ایشان آورده بودند، گشودیم بر ایشان درهای هر نعمت را، تا آنکه شاد شدند به آنچه به ایشان عطا کرده شده بود، گرفتیم ایشان را به ناگاه ایشان حیران و ناامید ماندند، پس بریده شد آخر و عقب و اصل گروهی که ستم کرده بودند، و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. پس حجاج گفت: این آیه را برای ما تأویل می‌کرد، و در پادشاهی ما صلی الله علیه و آله و سلم قنبر گفت: بلی، حجاج گفت: اگر بفرمایم گردنت را بزنند چه خواهی کرد؟ قنبر گفت: سعادت شهادت خواهم یافت، و تو شقاوت ابدی کسب خواهی کرد، پس آن ملعون امر کرد گردنش را زدند. شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که روزی حجاج لعین گفت: می‌خواهم یکی از اصحاب ابوتراب را بیابم و تقرب جویم به سوی خدا به کشتن او، اعوان آن ملعون گفتند: ما گمان نداریم کسی که صحبت ابوتراب را زیاده از قنبر مولای او یافته باشد، پس فرستاد و او را طلبید و گفت: تویی قنبر؟ گفت: بلی، گفت: تویی مولای علی بن ابیطالب؟ گفت: خدا مولای من است، و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ولی نعمت من است، حجاج گفت: بیزار شو از دین او، قنبر گفت: دین دیگر بهتر از دین او مرا نشان ده تا از دین او بیزار شوم، حجاج گفت: تو را البته می‌کشم، هر کشتنی که می‌خواهی برای خود اختیار کن، قنبر گفت: [صفحه ۱۰۸۶] اختیار آن را به تو گذاشتم، حجاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: به هر نحو که مرا بکشی تو را در قیامت به همان نحو خواهم کشت، هر کشتنی را که برای خود بهتر می‌دانی اختیار کن، به درستی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مرا خبر داده است که مرا مانند گوسفند سر خواهند برید، پس آن ملعون امر کرد او را به همان نحو کشتند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم‌السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

